

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا محمد و آله الطاهرين

خلاصه بحث گذشته

در جلسه گذشته گفته شد که نظر صاحب المرتقی آن است که ما این استطاعه در آیه شریفه را به استطاعت عرفیه معنا کنیم و اساس این مطلب بر این دلیل استوار است که الفاظ وارده در لسان شارع را باید حمل بر معانی عرفیه کنیم و بعد می‌فرماید: فایده تقیید (یعنی «من استطاع الیه سبیلاً») این است که اگر این تقیید نبود و فقط داشتیم «لله علی الناس حج البیت»، از آن استفاده می‌کردیم که در وجوب حج، فقط قدرت عقلی معتبر است؛ یعنی اگر حج حتی مشقت هم داشته باشد، قدرت عقلی اگر باشد باید حج انجام شود، اما این قیدی که شارع به دنبال آیه آورده: «من استطاع الیه» به این معناست که شارع می‌خواهد بگوید: من در حج استطاعت عرفیه را لازم می‌دانم و استطاعت عرفیه یعنی انجام حج برای شخص مشقت نداشته باشد.

ایشان در مطلب دوم فرمود: آن قدرتی که شرط برای تکلیف است و جزء شرایط عامه تکلیف، فقط قدرت عقلیه است و قدرت عرفیه شرط برای تکلیف نیست و در مطلب سوم مسئله ادله «لاخرج» را مطرح کردند که «لاخرج» بر واجباتی که در زاتشان حرج است (مثل جهاد) حکومت ندارد و حج نیز از زمره این واجبات است؛ یعنی همان‌گونه که «لاخرج» بر ادله جهاد حکومت ندارد بر ادله حج نیز حکومت ندارد.

نتیجه این شد که ایشان دست «لاخرج» را از حکومت بر آیه «لله علی الناس حج البیت» کوتاه دانست؛ یعنی «لاخرج» قدرت این را ندارد که بر آیه «لله علی الناس» حکومت کند، بلکه «لاخرج» تنها قابلیت دارد که وجوب نماز حرجی یا وضوی حرجی و یا روزه حرجی را بردارد، اما «لاخرج» نمی‌تواند بر «کتب علیکم القتال» مقدم بشود و همان‌گونه که «لاخرج» نمی‌تواند بر «کتب علیکم القتال» مقدم بشود، بر «لله علی الناس حج البیت» نیز مقدم نمی‌شود.

ایشان می‌گوید: حال که «لاخرج» مقدم نشد، ما هستیم و این آیه، ما «من استطاع» را به استطاعت عرفیه معنا می‌کنیم که نتیجه‌اش این می‌شود در جایی که حرج نباشد حج واجب می‌شود و وقتی خداوند می‌فرماید: «لله علی الناس حج البیت من استطاع» یعنی «من استطاع عرفاً»؛ یعنی شارع از استطاعت، استطاعت عرفیه را اراده کرده است.

ادامه دیدگاه صاحب مرتقی

خلاصه کلام صاحب مرتقی آن که ایشان در مقابل کسانی که ادعا می‌کنند که این «من استطاع» فقط می‌خواهد زاد و راحله را بگوید (زاد یعنی همان توشه غذای بین راه، راحله هم یعنی مرکب)، زاد و راحله به این معناست که در استطاعت حج وجود زاد و راحله معتبر است؛ یعنی اگر يك انسان گرسنه‌ای به حج برود و خود را فقط با ذره‌ای آب حفظ کند و به حج برساند، غذای بین راه و غذای در حج را نداشته باشد مستطیع نیست. صاحب مرتقی می‌گوید: آیه اصلاً کاری به زاد و راحله ندارد، «من استطاع»

یعنی «من استطاع عرفاً»؛ یعنی کسی که حج بر او مشقت نداشته باشد.

حال اگر کسی طبق بیان ایشان رفتن به حج، بدون زاد و راحله برایش مشقت نداشت مستطیع است (یعنی طبق این مبنا می‌گوئیم استطاعت عرفی يك مصداقش زاد و راحله است، اما گاهی اوقات بدون زاد و راحله استطاعت عرفیه محقق می‌شود)، اما طبق مبنای کسانی که می‌گویند مراد از «من استطاع» زاد و راحله است، اگر کسی بدون زاد و راحله حج انجام دهد این مستطیع نبوده و حجة الاسلام را انجام نداده است.

اشکال عمده به ایشان آن است که که با روایات چه می‌کنید؟ چرا که روایات متعدد داریم که در این روایات ائمه معصومین (علیهم السلام) خود استطاعت را زاد و راحله معنا کرده‌اند؛ یا گاهی اوقات از امام علیه السلام پرسیدند «سبیل» یعنی چه؟ و گاهی اوقات در مقام تفسیر «استطاعت» برآمدند. بنابراین اشکال به ایشان آن است شما که استطاعت عرفیه معنا می‌کنید، این روایاتی که استطاعت را به زاد و راحله معنا کرده چه می‌کنید؟

روایات وارد شده پیرامون استطاعت

صاحب وسائل این روایات را در باب هشتم از ابواب وجوب الحج و شرایط آورده تحت این عنوان: «باب اشتراط وجوب الحج بوجود الاستطاعة من الزاد والراحله مع الحاجة إليها»^[1]، البته باید توجه داشت عناوینی که در ابواب وسائل است، فتوای خود صاحب وسائل می‌باشد. بعضی از فقها می‌گویند زاد و راحله مطلقاً شرط است؛ یعنی چه احتیاج داشته باشد و چه نداشته باشد، برخی می‌گویند زاد و راحله در صورت احتیاج شرط است، صاحب وسائل هم می‌گوید: «مع الحاجة إليها و تخلية السرب و القدرة على المسير و ما يتوقف عليه و وجوب شراء ما يحتاج إليه من اسباب السفر».

روایت اول: روایت خثعمی

اولین روایتی که مطرح می‌کنیم روایت چهارم این باب است که روایت محمد بن یحیی خثعمی است.

وَعَنْهُ [على بن ابراهيم] عَنْ أَبِيهِ عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى الْخَثْعَمِيِّ قَالَ: سَأَلَ حَفْصُ الْكُنَاسِيِّ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) وَأَنَا عِنْدَهُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَ لِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنْ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا مَا يَعْنِي بِذَلِكَ؟ قَالَ: مَنْ كَانَ صَحِيحًا فِي بَدَنِهِ مُخَلَّى سَرِيهِ لَهُ زَادٌ وَ رَاحِلَةٌ فَهُوَ مِمَّنْ يَسْتَطِيعُ الْحَجَّ أَوْ قَالَ مِمَّنْ كَانَ لَهُ مَالٌ فَقَالَ لَهُ حَفْصُ الْكُنَاسِيِّ فَإِذَا كَانَ صَحِيحًا فِي بَدَنِهِ مُخَلَّى فِي سَرِيهِ لَهُ زَادٌ وَ رَاحِلَةٌ فَلَمْ يَحْجْ فَهُوَ مِمَّنْ يَسْتَطِيعُ الْحَجَّ قَالَ نَعَمْ.^[2]

بررسی وثاقت محمد بن یحیی خثعمی

چهار نکته درباره خثعمی مطرح می‌شود:

نکته اول: آیا محمد بن یحیی الخثعمی، محمد بن یحیی بن سلمان است یا محمد بن یحیی بن سلیمان است یا محمد بن یحیی بن سلیم؟ اینجا چون سلمان و سلیم و سلیمان خیلی قریب التعبير و قریب اللفظ هستند، تحقیق این است که قدیم هم کتاب‌ها را استنساخ قلمی می‌کردند و مثل چاپ امروزی نبوده، سلمان را ممکن است گاهی اوقات سلیمان می‌نوشتند، هم سلیمان غلط است و هم سلیم غلط است! این محمد بن یحیی الخثعمی، محمد بن یحیی بن سلمان است.

نکته دوم: آیا محمد بن یحیی الخثعمی با محمد بن یحیی الخزاز متفاوت است و دو نفرند یا يك نفر؟ یعنی همان‌گونه که در سلیم و

سليمان بعضی بحث کردند که اینها دو تا هستند یا یکی، این بحث نیز مطرح شده که آیا خثعمی با محمد بن یحیی الخزاز که مسلماً عند اصحاب الامامیه موثق است دو نفرند یا يك نفر (چون مانعی ندارد کسی از جهت کارش خزاز باشد و از جهت روستا و محل سکونتش خثعمی باشد، خثعمی اسم يك قبیله است)؛ به نظر ما وقتی محمد بن یحیی الخثعمی را تفه دانستیم، فرقی نمی‌کند که با یحیی الخزاز دو نفر باشد یا يك نفر، لیکن قرائن رجالی بر این شهادت می‌دهد که اینها دو نفرند؛ چرا که ابن ابی عمیر از محمد بن یحیی الخزاز روایت نقل نکرده و با او هم طبقه است، اما از خثعمی روایت نقل می‌کند.

نکته سوم: آیا محمد بن یحیی بن سلمان موثق است یا خیر؟ نجاشی او را توثیق کرده است.^[3] از متأخرین، شهید اول در غایة المراد^[4] و شهید ثانی در درایه توثیق کردند. در یکی از بحث‌های رجالی گفتیم که توثیقات متأخرین را معتبر می‌دانیم؛ چرا که دو مبنا در این زمینه هست: يك مبنا که شاید بسیاری از بزرگان و معاصرین مبنایشان این باشد که توثیقات متأخرین اعتباری ندارد، ولی به نظر ما توثیقات متأخرین نیز معتبر است. بنابراین به نظر ما خثعمی موثق است.

نکته چهارم: آیا خثعمی عامی است یا امامی؟ شیخ طوسی (قدس سره) در کتاب استبصار می‌گوید: «محمد بن یحیی الخثعمی و هو عامی»^[5] و به او طعن می‌زند و این بوی تضعیف را دارد؛ یعنی همین که می‌گوید: «عامی»، می‌خواهد او را تضعیف کند، اما در تهذیب همان دو خبری که از محمد بن یحیی خثعمی در استبصار نقل می‌کند (در بحث «من فاته الوقوف بالمشعر»؛ اگر کسی وقوف به مشعر از او فوت شد، آیا حجّش صحیح است یا صحیح نیست؟)، در تهذیب دو روایت مربوط به این موضوع می‌آورد و در آنجا دیگر اشاره‌ای به عامی بودن محمد بن یحیی نمی‌کند، بلکه فقط در مقام طعن بر محمد بن یحیی می‌گوید: محمد بن یحیی این دو روایت را یک مرتبه بلاواسطه از امام صادق (علیه السلام) نقل کرده و یک بار دیگر مع الواسطه.^[6]

یعنی تنها دلیل شیخ طوسی (قدس سره) در تهذیب برای طعن به محمد بن یحیی خثعمی، همین مطلب بوده که البته این هم اشکال واردی نیست؛ زیرا ممکن است يك راوی گاهی اوقات يك روایت را از امام بلا واسطه نقل کند و گاهی اوقات همین راوی در زمان امام بوده و روایت را از یکی از اصحاب امام نقل کند. شیخ (قدس سره) در الفهرست^[7] نیز این مسئله را مطرح نکرده و اگر هم مطرح کرده بود، در تعارض بین نجاشی و شیخ طوسی قول نجاشی مقدم است.

به نظر ما خثعمی امامی بوده و چند دلیل در این باره می‌توان اقامه کرد:

1. نکته مهمی که باید توجه داشت (که برخی از رجالیون مثل مرحوم تستری در قاموس الرجال تصریح کردند) آن است که محمد بن یحیی خثعمی در باب ذبائح^[8]، در باب شدت ابتلای مؤمن (که مؤمن ابتلا به اموری پیدا می‌کند)^[9]، در باب طبقات الانبیاء^[10] و موارد دیگر روایاتی دارد که از این روایات امامی بودن او استفاده می‌شود و این خود نکته مهمی است که گاهی از اوقات برای فهمیدن این که یک راوی امامی است یا خیر، باید ببیند روایاتی که نقل می‌کند بیشتر تناسب با چه چیزی دارد؛ لذا از این روایات به خوبی امامی بودن محمد بن یحیی استفاده می‌شود. مرحوم تستری می‌گوید: به تمام این روایات مراجعه کردم و مضامین آنها دلالت بر امامی بودن او دارد.^[11]

این روایت در برخی از کتب به عنوان موثق مطرح شده؛ چون محمد بن یحیی خثعمی را عامی می‌دانستند و در برخی از کتب (حتی علامه حلی (قدس سره) در برخی از کتاب‌هایش) از این روایت تعبیر به صحیح کرده که معلوم می‌شود برای مثل مرحوم علامه نیز امامی بودن محمد بن یحیی خثعمی ثابت بوده است.

2. نکته دیگر در اثبات امامی بودن خثعمی (که مرحوم تستری نیز بدان اشاره کرده) آن است که بزرگان اهل سنت همانند زهبی، ابن حجر یا خطیب بغدادی که رجال عامه را نقل می‌کنند، اسمی از خثعمی در علمای رجالی عامه نمی‌آورند، این در حالی است که اگر محمد بن یحیی عامی بود، باید آنها اسمش را در رُوات عامه ذکر می‌کردند. لذا قرائن زیادی وجود دارد که خثعمی شیعی

است و روایت صحیح است.

3. یکی از قرائن امامی بودن محمد بن یحیی الخثعمی نقل ابن ابی عمیر از او است و حال آن که اگر او عامی بود ابن ابی عمیر از او روایت نقل نمی‌کرد؛ چرا که دأب ابن ابی عمیر، نقل از عامی نبوده است. نتیجه آن که به نظر ما روایت صحیح است.

متن روایت

محمد بن یحیی الخثعمی می‌گوید: حفص کناسی از امام صادق (علیه السلام) درباره این آیه («لله على الناس حج البيت من استطاع إليه سبيلاً») پرسید که خداوند در اینجا چه قصدی دارد؟ حضرت فرمود: مراد کسی است که قوت بدنی دارد و راه او برای رفتن به حج باز است. «لَهُ زَادٌ وَ رَاحِلَةٌ فَلَمْ يَحْجْ فَهُوَ مِمَّنْ يَسْتَطِيعُ الْحَجَّ»، در این روایت مسئله زاد و راحله به عنوان يك قيد استطاعت مطرح شده است. قدرت بدنی که همان قدرت عقلیه است و بحثی در آن نیست، بعد می‌گوید: «له زادٌ و راحلةٌ» مفهومی این است که کسی زاد و راحله ندارد مستطیع نیست هر چند بدون زاد و راحله خودش را به مکه برساند و حج انجام دهد، حج او حجة الاسلام نیست.

روایت دوم: روایت سکونی

وَعَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَنْ مُوسَى بْنِ عِمْرَانَ عَنْ الْحُسَيْنِ بْنِ يَزِيدَ النَّوْفَلِيِّ عَنِ السَّكُونِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) قَالَ: سَأَلَهُ رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ الْقَدَرِ فَقَالَ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ أَخْبِرْنِي عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ لِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنْ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا أَلَيْسَ قَدْ جَعَلَ اللَّهُ لَهُمُ الْإِسْطَاعَةَ فَقَالَ وَبِحَاكِ إِنَّمَا يَعْنِي بِالْإِسْطَاعَةِ الزَّادَ وَ الرَّاحِلَةَ لَيْسَ اسْطِطَاعَةُ الْبَدَنِ الْحَدِيثُ.^[12]

دومین حدیث، حدیث پنجم این باب است. در سند این روایت موسی بن عمران آمده که توثیق خاص ندارد، ولی در رجال کامل الزیارات وارد شده و ما همین مقدار را در وثاقت او کافی می‌دانیم (محقق خوئی (قدس سره) نیز تا اواخر عمرشان توثیق عام رجال کامل الزیارات را معتبر می‌دانست، اما اواخر عمر شریف‌شان از این نظر برگشتند و اینطور که نقل می‌کنند 700 تا 800 فتوا به خاطر همین مبنا تغییر کرد). سکونی عامی ثقة است و در نتیجه روایت موثق است.

در روایت آمده که مردی از «اهل القدر» (یعنی جبری‌ها و کسانی که قائل‌اند به این که انسان مجبور بر اعمالش است) از حضرت پرسید: مراد خداوند از «و لله على الناس حج البيت من استطاع إليه سبيلاً» چیست؟ آیا خداوند استطاعت تکوینی برای مردم قرار نداده است (طبق مبنای قدریون خدا باید به يك کسی استطاعت بدهد و یا از او می‌گیرد)؟

این روایت را باید طبق همان فهم سائل معنا کرد و الا اگر شناختی از فهم سائل نداشته باشیم، نمی‌شود روایت را معنا کرد و در این روایت، مراد راوی از «جَعَلَ اللهُ»، جعل تکوینی است نه تشریعی. در نتیجه سائل می‌خواهد بگوید این قید را خدا برای چه آورده؟ امام (علیه السلام) فرمود: وای بر تو! مراد از استطاعت زاد و راحله است نه این که مراد، استطاعت بدنی باشد. بنابراین، این روایت نفی استطاعت عقلیه می‌کند و این که مراد از این استطاعت، زاد و راحله است.

و صَلَّى اللهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّاهِرِينَ.

[1] □ «باب 8: بَابُ اسْتِزْطَاعِ وَجُوبِ الْحَجِّ بِوُجُودِ الْإِسْطَاعَةِ مِنَ الزَّادِ وَ الرَّاحِلَةِ مَعَ الْحَاجَةِ إِلَيْهَا وَ تَخْلِيَةِ السَّرْبِ وَ الْقُدْرَةِ عَلَى الْمَسِيرِ وَ مَا يَتَوَقَّفُ عَلَيْهِ وَ وَجُوبِ شِرَاءِ مَا يَحْتَاجُ إِلَيْهِ مِنْ أَسْبَابِ السَّفَرِ.» وسائل الشیعة، ج 11، ص 33.

[2] الكافي 4- 267- 2؛ وسائل الشيعة؛ ج11، ص: 34، ح14170- 4.

[3] «محمد بن يحيى بن سلمان (سليمان) الخثعمي أخو مغلس، كوفي، ثقة، روى عن أبي عبد الله عليه السلام. له كتاب. أخبرنا أحمد بن عبد الواحد قال: حدثنا علي بن حبشي بن قونی قال: حدثنا حميد بن زياد قال: حدثنا الحسن بن محمد بن سماعه قال: حدثنا أبو إسماعيل السراج قال: حدثنا محمد بن يحيى بكتابه.» رجال النجاشي - فهرست أسماء مصنفی الشيعة، ص: 359، شماره 963.

[4] غاية المراد في شرح نكت الإرشاد، ج1، ص: 373.

[5] الاستبصار فيما اختلف من الأخبار، ج2، ص: 305، ذيل حديث 1091.

[6] «قَالَوْجُهُ فِي هَذَيْنِ الْخَبَرَيْنِ وَإِنْ كَانَ أَصْلُهُمَا - مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى الْخَثْعَمِيُّ وَ أَنَّهُ يَرْوِيهِ تَارَةً عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) بِإِلَاسِطَةٍ وَ تَارَةً يَرْوِيهِ بِوَاسِطَةٍ.» تهذيب الأحكام؛ ج5، ص: 293، ذيل حديث 993.

[7] الفهرست (للشيخ الطوسي)، ص: 141، شماره 606 و ص148، شماره 701.

[8] تهذيب الاحكام، ج9، ص67.

[9] الكافي، ج2، ص255.

[10] الكافي، ج1، ص175.

[11] «محمد بن يحيى الخثعمي: قال: عدّه الشيخ في رجاله في أصحاب الصادق عليه السّلام. و عنوانه في الفهرست مرتين إلى أن قال في الأوّل: عن ابن سماعه، عن محمد بن يحيى، و في الثاني: عن ابن أبي عمير، عن محمد بن يحيى. و قال النجاشي: محمد بن يحيى بن سلمان الخثعمي أخو مغلس، كوفي ثقة، روى عن أبي عبد الله عليه السّلام ... الخ. و في فوات وقوف مشعر الاستبصار: «محمد بن يحيى الخثعمي، عامي.» و استبعد بعضهم عاميته مع رواية ابن أبي عمير عنه، و إهمال الشيخ - في الرجال - له، و توثيق النجاشي له. أقول: بل سكوت التهذيب عن عاميته مع كونه بصدد الطعن في خبره - كالأستبصار - مريب، فإنّه اقتصر في طعنه عليه بأنّه رواه تارة بلا واسطة عن الصادق عليه السّلام و اخرى معها. و لقد راجعت أخباره في ذبائح التهذيب و غرره و شدّة ابتلاء مؤمن الكافي و طبقات أنبيائه و النهي عن قول رمضانه و نذوره و كراهة وقت تزويجه فوجدت أكثرها ظاهرا في إماميته، لا سيما خبر ذبائحه. و أيضا لو كان عاميا لذكره الخطيب أو الذهبي أو ابن حجر. و أمّا إهمال رجال الشيخ فأعمّ، لكون موضوعه أعمّ، نعم سكوت الفهرست ظاهر في إماميته. هذا، و اختلف العلامة في خلاصته و إيضاحه في ضبط اسم جدّه المذكور في النجاشي ب «سليمان» و «سلمان» و الظاهر أصحّية الثاني، لكون موضوعه الضبط. قال المصنّف: ضبط الإيضاح «مغلس» في النجاشي بالغين، و زاد: أنّه ابن عذافر بن عيسى بن أفلح. قلت: زيادته التي قال كان عنوانا آخر «محمد بن عذافر بن عيسى بن أفلح» المتقدم عنوانه عن النجاشي، و سقطت لفظة «محمد» من نسخته، فحصل الخلط. هذا، و جعل النجاشي طريقه «ابن سماعه، عن أبي إسماعيل السراج، عنه» يدلّ على عدم صحّة ما في فهرست الشيخ «ابن سماعه، عنه». قاموس الرجال ؛ ج9 ؛ ص648- 650، شماره 7385.

[12] الكافي 4- 268- 5؛ وسائل الشيعة؛ ج11، ص: 34، ح14171- 5.